

تقابل ایمان و کفر*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح یزدی رحمته‌الله

چکیده

بحث ما درباره ملاک ارزش‌های اخلاقی از نظر اسلام و سایر مکاتب اخلاقی بود و اینکه این ارزش‌ها در چه شرایطی ثابت می‌شود. ارزش‌های اخلاقی می‌توانند مطلوب، نامطلوب، مثبت یا منفی باشند و دارای مراتب‌اند و اسلام برای آنها حد نصابی قائل است که همه موظفند آن را شناخته، با توجه به آن، برنامه‌های خود را تنظیم کنند. حد نصاب ارزش‌ها مؤیدات و مقدمات ارزش‌های اصلی محسوب می‌شوند. بعضی از مراتب نیز مخصوص انبیا و اولیای خاص خداست که امثال ما از درک آنها عاجزیم، اما بسیاری از مراتب ارزش‌ها را می‌توان درک و تعریف کرد و لوازم آن را برشمرد. روح همه ارزش‌هایی که مورد قبول اسلام است، ایمان به خداست. به میزان دخالت ایمان در هر کاری، ارزش آن کار معین می‌شود. البته ایمان با علم (دانستن) تفاوتی ظریف دارد؛ زیرا علم با کشف واقعیت برای انسان - هرچند بی‌اختیار و بدون تلاش - حاصل می‌شود، اما در ایمان عنصر اختیار وجود دارد؛ یعنی بعد از علم، انسان باید آن را بپذیرد و به لوازم آن ملتزم باشد. از این رو ممکن است با وجود علم، ایمان وجود نداشته باشد. همچنان که فرعون می‌دانست حضرت موسی علیه السلام پیامبر است، اما می‌گفت: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي» (قصص: ۳۸) یا «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» (نازعات: ۲۴).

کلیدواژه‌ها: ایمان، کفر، تقابل ایمان و کفر، مراتب ایمان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ایمان و مراتب آن

ممکن است برخی از کسانی که تازه با مفاهیم اسلامی آشنا شده اند، تحت تأثیر تبلیغات انحرافی و القائات رسانه‌های مختلف، دین را امری حاشیه‌ای تصور کنند و ایمان به آن را ضروری نشمارند و این ادعا (شبهه) را مطرح کنند که پیشرفت زندگی انسان در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و... و کسب دستاوردهای علمی و تکنولوژی، بدون دین و مسلمانی نیز امکان‌پذیر است؛ کما اینکه کشورهایی همچون امریکا، که از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان شمرده می‌شود، مسلمان نیستند، بنابراین چه لزومی دارد که حتماً مسلمان بود و به خدا، قیامت، پیامبر و توسل به ائمه و امثال آن عقیده داشت؟ شکی نیست که این امور، همه خوب و دارای ارزش اخلاقی‌اند، اما لازم نیست همه مردم به دنبال کسب همه ارزش‌های اخلاقی بروند؛ کما اینکه شجاعت، سخاوت، عدالت و... دارای ارزش اخلاقی‌اند، ولی بسیاری از افراد، از آن ارزش‌ها کم‌بهره یا بی‌بهره‌اند. ایمان نیز مانند دیگر ارزش‌هاست و همان‌طور که لازم نیست همه تمام ارزش‌ها را داشته باشند، ما هم نمی‌خواهیم ارزشی به نام ایمان داشته باشیم.

بدیهی است چنین منطقی، که همه چیز را تابع خواست خود می‌داند و به چیزی پایبند نیست، جاهلانه است و نیازی به پاسخ ندارد. اما بیان این نکته ضروری است که ارزش‌ها صرفاً مجموعه‌اموری مستحبی نیستند تا در صورت عدم رعایت آنها، هیچ اتفاق خاصی رخ ندهد و عقوبتی در کار نباشد. ارزش‌ها مراتب بسیار مختلفی دارند که برای برخی از آنها، هیچ جایگزینی وجود ندارد، و کسب نکردن آنها موجب خساراتی جبران‌ناپذیر است که هیچ انسان عاقلی این خسارات را نمی‌پذیرد.

ممکن است بی‌اعتنایی به دیگر ارزش‌های اخلاقی، تا حدودی توجیه‌پذیر باشد؛ اما نداشتن ایمان، انسان را از بی‌نهایت منفعت محروم می‌کند و جای‌گزینی هم برای آن متصور نیست؛ زیرا ایمان، انسان را تا ابد غرق در نعمتی می‌کند که هرگز تمام‌شدنی نیست. بنابراین هیچ انسان عاقلی حاضر نیست چنین نعمتی را از دست بدهد.

ممکن است سؤال شود که چرا ایمان از چنین ارزشی برخوردار است. پاسخ این است که بدیهی است که عقلاً برای انتخاب یکی از دو کار اختیاری، می‌کوشند کاری را که احتمال موفقیت در آن بیشتر

است، برگزینند. چنین نیست که کارهای اختیاری انسان، حتماً نتیجه‌یقینی داشته باشد. بنابراین انسان عموماً براساس احتمال کار می‌کند. در مقابل، انجام ندادن کار نیز عواقبی خاص خود دارد؛ یعنی همان‌گونه که نتیجه‌ی ایمان به خدا، برخورداری از نعمت‌های بی‌کران بود «سَنَدُّخَلْهُمُ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» (نساء: ۱۲۲) عدم ایمان به خدا نیز که به منزله کفر است، عذاب‌های بی‌نهایت در پی دارد: «يُرْذَوْنَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ» (بقره: ۸۵)؛ «لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (هود: ۱۰۶-۱۰۷)، و بر این اساس، انسان در انتخاب ایمان مصمم‌تر می‌شود.

بنابراین بر پایه عقل، ایمان به خدا و دین الهی و ارزش مترتب بر آن از اوجب واجبات است و با هیچ چیز قابل قیاس نیست؛ بلکه بر تمام ارزش‌های دیگر، مانند سخاوت و شجاعت، که نتایج محدودی دارند، اولویت دارد.

کفر و کاربردهای آن

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که مراد از کفر چیست و کفاری که به عذاب ابدی مبتلا می‌شود، کیست. مسلماً مصداق اتم کافر کسی است که با وجود علم به یک مسئله، از سر عناد و لجاجت آن را انکار کند. اما کفر فقط این نیست. برای روشن شدن مطلب، لازم است واژه کفر و کاربردهای آن توضیح داده شود:

کفر واژه‌ای عربی با کاربردهایی متفاوت است. بعضی از بزرگان، معنای مشترک بین همه کاربردهای کفر را «ستر و پوشاندن» می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۳۳). از نظر آنان، کافر چون حق یا نعمت خدا را می‌پوشاند، کافر خوانده می‌شود (ابن منظور، ۱۳۰۰ق، ج ۵، ص ۱۴۴). کفر و کفران، هر دو مصدر فعل «كَفَرَ»‌ند.

یکی دیگر از کاربردهای کفر، ناظر به ناسپاسی و کفران نعمت است؛ زیرا وقتی کسی شکر نعمت را به جای نیامورد و حق آن را ادا نکرد، درحقیقت آن نعمت را نادیده گرفته و پوشانده است.

اما کفر در کاربرد موردنظر ما، نقطه مقابل ایمان است. در این کاربرد، مراد از کفر، هرگونه ستر یا حتی کفران نعمت نیست. در مواردی، کفر در قرآن در مقابل شکر به کار رفته است: «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم: ۷). اما این کاربرد

با کاربرد مقابل اسلام یا ایمان متفاوت است. به هر حال، روشن است که بین کفر و ایمان نوعی تقابل وجود دارد که می‌تواند از نوع تضاد یا ملکه و عدم ملکه باشد.

تقابل ایمان و کفر

چون ایمان عملی اختیاری است، قاعداً کفر نیز که ضد آن است، عملی اختیاری خواهد بود و در این صورت، کفر نیز امری وجودی است و تقابلش با ایمان از نوع تضاد است. به عبارت دیگر، مؤمن کسی است که در دل تصمیم می‌گیرد به لوازم اعتقادش عمل کند. در نقطه مقابل، کافر کسی است که دانسته یا ندانسته، در دل بنا می‌گذارد که این اعتقاد را نادیده بگیرد و به آن عمل نکند. در این موقعیت، که تقابل از نوع تضاد است، به کسی که اصلاً ایمان به خدا برایش مطرح نشده و طبعاً آن را قبول هم نکرده است، کافر اطلاق نمی‌شود. اما اگر تقابل از نوع ملکه و عدم ملکه باشد، چنین فردی کافر، اما کافر معذور است، و معذور عذاب نخواهد شد؛ کما اینکه در بهشت نیز جایگاهی نخواهد داشت. البته به اندازه ایمان ضعیفی که به اصل خدا داشته باشد - هرچند پیغمبر را نشناخته یا احکام را نیاموخته و به آنها عمل نکرده است - مستحق پاداش خواهد بود.

بنابراین، بهشت مراتب مختلفی دارد. بعضی از مراتب آن مختص کسانی است که به دنبال خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها و لذت‌هایی از این قبیل‌اند. بعضی از مراتب نیز - مانند مراتب اولیاء الله - وجود دارد که برای ما قابل تصور نیست. به هر حال لازمه دخول به بهشت و حد نصاب ارزش در اسلام، عمل اختیاری خداپسندانه است. اما کودکان نابالغ، و نیز کسانی که عقل آنها قدرت تشخیص خوب و بد را نداشته، یا کسانی که به دلایل مختلف، امکان تشخیص حق و باطل برایشان فراهم نبوده است، مستضعفانی هستند که وضعی متفاوت دارند. در بعضی روایات وارد شده که آنها در مقامی بین بهشت و جهنم قرار می‌گیرند، که در آنجا نه نعمت‌های بهشتی وجود دارد و نه عذاب‌های جهنم.

منابع

ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۳۰۰ق، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر.
راغب اصفهانی، محمد، ۱۴۰۴ق، *المفردات فی غریب القرآن*، مصر، دفتر نشر الكتاب.